

مشهد، راه دیگری جز مشارکت دادن مردم ندارد

وضعیت مشارکت در کشور به چه شکلی است؟ آیا عدد و رقمی در این زمینه وجود دارد؟

در این خصوص یکسری عدد و رقم داریم. پیمایش ملی «ارزش نگرش ایرانی‌ها» را مرحوم اسدی در سال ۵۳ انجام داد که سؤال خاصی در باب مشارکت در آن نبود. سال ۷۴ آقای محسنی، در دانشگاه علامه، پژوهشی در باب ارزش‌ها و نگرش‌ها انجام داد که چند گوپه در باب مشارکت داشته است. سال ۸۰ پژوهش دیگری در سنجش ارزش و پیمایشی و سال ۸۲ نیز مطالعهٔ دیگری انجام شد. در دولت نهم و دهم، هیچ کاری در این حوزه انجام نشد تا سال ۹۳ و ۹۴ که پروژهٔ دیگری انجام گرفت. یک پروژه هم دربارهٔ سرمایه اجتماعی، دکتر غفاری، با همکاری وزارت کشور در سال ۸۴ انجام داد که در آن هم سوالاتی در باب مشارکت مطرح بود و مجدداً در سال ۹۳ نیز انجام شد.

نتایج این پژوهش‌ها چه بوده است؟

مشارکت، مفهومی پیچیده است که سطوح گوناگونی دارد. مشارکت در جامعه‌شناسی سیاسی از کف مشارکت و با شرکت افراد در انتخابات تا راه‌یمایی‌ها شروع می‌شود و تا فاعل‌کردن مردم ادامه دارد. ما در پیمایش‌ها سطح کمی از آن را می‌سنجیم. چون سوالات نمی‌تواند خیلی عمیق شود. در همین سطح کم، داده‌های ما به‌شکل محسوس و مشخصی نشان داده که اعتماد مردم به نهادهای گوناگون به‌طور معناداری کاهش پیدا کرده است. اگر اعتماد نهادی کاهش پیدا کند، به‌تبع آن، مشارکت هم در سطح گسترده‌ای کاهش می‌یابد. شاید مشارکت در حد جزئی مثل شرکت در انتخابات افزایش پیدا کند، اما به‌شکل جدی یعنی اینکه مردم وارد میدان شوند، نقش قبول کنند، کاری انجام دهند و مسائلی را حل کنند، افزایش معناداری در سال‌های گذشته نداشته و حتی می‌توان گفت کاهش هم پیدا کرده است.

این کاهش نسبت به چه زمانی است؟
از سال ۵۳ بگیریم تا ۷۴ و ۸۲ و مخصوصاً به بعد خیلی کاهش پیدا کرده‌وبه تبع آن مشارکت هم کاهش یافته است. اعتمادی وجود ندارد که بخواهد مشارکتی به وجود بیاید. پس ما در یک فضای بی‌اعتمادی هستیم. این شواهد نشان می‌دهد که مشارکت در کشور ما وضعیت خوبی ندارد و خیلی آشفته‌است.

مشهد در حال حاضر ویژگی‌های خاصی دارد و مدیریت شهری باجران این‌ها را به‌خوبی مواجه است، از جمله مسائل اجتماعی، حاشیه‌نشینی، بحران آب و مسائل زیست‌محیطی. به‌نظر تان، آیا در ادامه راه، مدیریت شهری مشهد می‌تواند مشارکت مردم برای غلبه بر این بحران‌ها داشته باشد؟

نه، واقعاً راهکار دیگری وجود ندارد. دولت به مفهوم نهادهای دولتی

در تمام دنیا از انجام تمام وظایف و کارهای بزرگ و گسترده ناتوان است. اصلاً دولت‌ها در هیچ جای دنیا نمی‌توانند آسیب‌های اجتماعی را از بین ببرند. فقط یک راه وجود دارد و آن مشارکت مردم و نهادهای مدنی است. این‌ها هستند که اگر با هم پای کار بیایند، می‌توانند مسائل پیچیده را حل کنند. مسائل اجتماعی از بحران‌های مالی خیلی پیچیده‌تر هستند.

مشهد، دومین شهری است که بحران‌ها و آسیب‌های اجتماعی آن به‌شدت گسترده است. اگر خانم خانه اندازهٔ مرد خانه در مسائل مادی شریک و مطلع شود، حتی بهتر و دقیق‌تر از مرد خانه در هزینه‌ها مدیریت و صرفه‌جویی می‌کند. شهرداری هم اگر در اتاق شیشه‌ای قرار بگیرد، مردم خودشان پای کار می‌آیند و صرفه‌جویی می‌کنند تا بحران پیش نیاید. تاوقتی که بودجه و آمار و مسائل را از مردم پنهان می‌کنیم، نباید انتظار داشته باشیم که آن‌ها مشارکت کنند.

عامل از بین بردن نهادهای مشارکتی مردمی

دولت‌ها مقصر بوده‌اند

در گذشته مردم در امور شهری مشارکت جدی داشتند. اصلاً نهادهایش هم وجود داشت و آدم‌هایش هم بودند. مردم خودشان شهر را اداره می‌کردند. پس مشارکت در عالی‌ترین سطح وجود داشته، ولی طی صدسال گذشته رو به افول گذاشته است و در این زمینه اتفاقاً دولت‌ها مقصر بوده‌اند.



عکس: حسین هریست/تهران

دکتر مهجد فولادیان، عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی می‌گوید عدم مشارکت مردم در امور شهری ریشه در شکاف تاریخی آن‌ها با نهادهای مدرن و البته بودجهٔ مبتنی بر نفت دارد

مشارکت فقط در حد حرف!

چرا در آن بازهٔ زمانی این اتفاق افتاد و بعد از آن مشارکت کاهش پیدا کرد؟ چرا قبل از آن وجود نداشت؟

نهاد مدنی به نام «دولت» در کشور ما، از دورهٔ قاجاریه به‌صورت نصفه و ناقص و از زمان پهلوی به شکل مدرن‌تر، شکل می‌گیرد. اما این نهاد مدرن نمی‌تواند اعتماد مردم را جلب کند، چون پول نفت را دارد. تقریباً از همان زمان قاجاریه و اواخر پهلوی اول است که پول نفت به‌شکل جدی در حکومت نقش پیدا می‌کند و حکومت، خودش را فارغ از مردم می‌بیند. در دورهٔ دوم پهلوی، که پول نفت قسمت عظیمی از بودجه را تشکیل می‌دهد، خیلی جدی‌تر این اتفاق می‌افتد. دولت اصلاً خودش را به مردم وام‌داد نمی‌داند و به این دلیل راه خودش را می‌رود و مردم را خودشان را می‌روند. در این فضا اتفاقی که می‌افتد، این است که مردم از دولت به‌شدت فاصله می‌گیرند. این فاصله از قبل هم وجود داشت، ولی در این دوره خیلی جدی شد. در چنین فضایی انقلاب پیروز می‌شود و همگرایی عجیبی شکل می‌گیرد. اما کم‌کم دوباره دوری ایجاد می‌شود، چون دوباره دولت‌هایی که سر کار می‌آیند، خودشان را از مردم بی‌نیاز می‌بینند. مردم دوباره می‌روند توی خانه‌هایشان و حس می‌کنند که دولت‌ها به آن‌ها نیاز ندارند. در نهادهای دیگر نیز همین‌طور بوده است. شهرداری‌ها هم چون راه خودشان را می‌روند، مردم در امور شهری مداخله‌ای نمی‌توانند بکنند. درست است که شهرداری‌های مختلف، به‌ویژه در تهران و بعد از آقای کرباسچی شروع کردند به زیباکردن شهر، اما در این زیباکردن، مردم را به مشارکت نگرفتند. پول خیلی زیادی به شهرداری آمد و شروع کردند این پول را برای مردم هزینه‌کردن، آن‌هم از نگاه خودشان و نه از نگاه مردم. در دورهٔ آقای قالیباف بود، البته فقط در حد حرف، متوجه شدند مردم هم مهم هستند. حداقل فهمیدند که باید مردم را به کار بگیرند. عمل نکردند، ولی فهم آن‌هم خیلی مهم بود. این‌به شهرداری مشهد منتقل شد. نهادهی به‌نام شورای اجتماعی محلات شکل گرفت. فهمیدند اتفاقی افتاده که مردم دیگر در امور شهری مشارکت نمی‌کنند. این هم، موضوعی تاریخی است که به زمان پهلوی برمی‌گردد. در زمان پهلوی، اولین بار بلدیة و شهرداری شکل گرفت. قبل

از آن، ساخت‌های محلی نظام سنتی وجود داشت که در آن ساخت‌ها مردم محلی در باب امورات متعدد محلهٔ خودشان تصمیم می‌گرفتند، در قهوه‌خانه‌ها، زورخانه‌ها، مساجد و نهادهای غیررسمی که به‌شکل جدی فعالیت داشتند. بلدی‌ها در دورهٔ پهلوی اول کم‌کم به سامان‌دهی شهرهای بزرگ مثل اصفهان، تهران، مشهد، شیراز پرداختند، بدون اینکه به مردم توجه کنند؛ یعنی فقط کالبدی سامان‌دهی کردند. این تغییرات جدی، ساخت‌های اجتماعی شهر را به‌شکلی جدی از بین بردند. محلات سنتی و همبستگی‌هایی که به‌شکل جدی در آن‌ها وجود داشت، کم‌کم از بین‌رفتند. از وسط محله یک خیابان رد شد و محله را به دو قسمت تقسیم کرد. هویت محله‌ای از بین رفت و نهادهای مدرن وارد شدند. فرایند فروپاشی نظام محله‌ای تقریباً از سال ۱۳۱۰، یعنی زمانی که قانون بلدی‌ها شکل گرفت، شروع شد و جلو آمد؛ یعنی از وقتی یک‌نهاد حکومتی اجازه پیدا کرد که در امور شهر به‌صورت جدی مداخله کند. این مداخلات در ظاهر خیلی خوب بودند؛ اینکه یک‌نهاد متمرکز شروع کند به مدیریت شهر خیلی خوب بود، ولی در باطن چون به مردم توجه نمی‌شد همه چیز را از بین برد.

مثل آنچه در بافت ثامن‌رخ داد...

به، در دورهٔ پهلوی دوم، این اتفاق جدی‌تر رخ داد؛ یعنی فروپاشی نظام‌های سنتی شهری و گسترش بی‌رویه شهرها توسعهٔ نامتوازن را در کشور رقم زد. به‌دنبال آن، مهاجرت گسترده از شهرستان‌ها و روستاها به شهرهای بزرگ پیش آمد. شهرهای بزرگ به شکل بی‌رویه گسترش پیدا کردند، به طوری که نمی‌توانستند مدیریتشان کنند. از آن سمت، نظام سنتی محله‌ای هم کارکرد خود را در محله‌های قدیمی از دست داد و نظام‌های محله‌ای، که جای تصمیم‌گیری‌های محله‌ای بودند، هر روز ضعیف‌تر شدند و قدرتشان را از دست دادند و قدرت نهاد شهرداری هر روز بیشتر شد. گفتم که مردم با دولت همیشه شکاف تاریخی داشته‌اند. دولت خودش را در نهادهای مدرن مثل شهرداری متبلور می‌کرد و هرروز قوی‌تر می‌شد و مردم هر روز ضعیف‌تر می‌شدند. نکته این است که در انقلاب، فرصت پیدا کردیم این دورا



عکس: علی

شعار اتاق شیشه‌ای می‌تواند برگ برنده مدیریت شهری باشد

شهرداری‌ها این فرایند تازه شروع شده. از حدود سال ۷۸ که شوراها ی محلات شکل گرفت تا الان، یعنی در کمتر از دوهه، مسیر بدی زفته است. اولاً فهمیده که مردم مهم هستند. البته فقط فهمیده، اجرا نکرده! ولی چون فهمیده، قدم مهمی بوده. درست است که شورای اجتماعی محلات کارآمد نبوده، ولی همین‌که شکل گرفته مهم است. الان چند مورد شهرداری‌های مهم از جمله تهران، مشهد، اصفهان، شعار «اتاق شیشه‌ای» و شفافیت را مطرح کرده‌اند. حتی اگر به این راحتی آن را اجرا نکنند، که نمی‌توان اجرا کرد، طرح کردن آن هم مهم است. این اتفاق کم‌کم دارد در حوزه شهرداری‌ها رخ می‌دهد. من می‌گویم این اتفاق مبارکی است و اگر تداوم پیدا کند و شهرداری‌ها به‌سمت شفافیت بروند، اعتماد مردم هم به آن‌ها افزایش پیدا می‌کند.

حتی در شهرداری گذشته می‌دیدم که نظر مردم برایشان مهم است و نظرسنجی‌های مختلف انجام می‌دهند.

کاری ندارم که چقدر این نظرسنجی‌ها را در مدیریت

اجازه دهید نهادهای مشارکتی قدرت بگیرند

در موضوع مشارکت به‌نظر می‌رسد بر نامرئی‌های‌ها به‌شکل زنجیره‌ای اتفاق نمی‌افتد. مشارکت‌های مقطعی صورت می‌گیرد مثلاً هر چهار سال یک‌بار مردم در انتخابات شرکت می‌کنند، یک نفر یا یک گروه برمی‌گزینند، ولی بعدرهای می‌شوند و زنجیرهٔ مشارکت شکل نمی‌گیرد. به نظر تان برای اینکه این زنجیره انسجام پیدا کند، چه باید کرد؟

گفتم ما زمانی مشارکت جدی داشتیم و مردم خودشان جامعه‌رامی گردانندند. چطور می‌گردانند؟ یک‌سری نهاد در جامعه وجود داشت که مردم به آن‌ها اعتماد داشتند. این نهادها حالا از بین رفته‌اند یعنی کارگردشان را از دست داده‌اند. مساجد الان فقط موقع نماز باز می‌شوند و بیشتر بازنشسته‌ها و سالمندان به آن می‌روند. حسنییه‌ها فقط در عاشورا و تاسوعا فعال‌اند، زورخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها هم که کلا از بین رفته‌اند. اگر شما الان می‌گویید مردم چهارسال یک‌بار مشارکت می‌کنند، به این دلیل است که نهادهی به نام نهاد انتخابات با گرفته و جدی شده است. مردم شرکت می‌کنند، شورای شهرشان را انتخاب می‌کنند و از طریق آن نهادها بر وضعیت شهرشان تأثیر می‌گذارند، چون نهادش هست. باید نهادهایی در شهر و محلات شکل بگیرند و قدرت و توانمندی پیدا کنند، به آن‌ها وظایف سپرده شود و مردم مشارکت کنند و اثر مشارکت را هم در زندگی شان ببینند؛ نهادهایی که مردم می‌توانند خود مردم آن‌ها را شکل بدهند، مثل نهادهای محیط زیستی و سازمان‌های مردم‌نهاد. باید اجازه بدهند این نهادها شکل بگیرد و به آن‌ها قدرت بدهند. اگر این‌ها شکل بگیرند، از طریق آن‌ها مشارکت مردم هم شکل می‌گیرد. مشارکت خودخوش که مردم بریزند در خیابان فایده ندارد. مشارکت باید کانالیزه شود. اصناف و نهادهای مدنی قوی شوند. ایده‌اش هست، ولی نباید بترسند و واقعاً کار را بر مردم واگذار کنند. در نهایت مشارکت به‌شکل جدی پا خواهد گرفت.

همین موضوع مطرح است: الان اگر مردم هم بخواهند مشارکت داشته باشند، ساختارهای آن فراهم نیست. چیزی که مردم الان از مشارکت فهمیده‌اند، بیشتر مشارکت مالی است و در نهادهای حکومتی و مدیریتی بیشتر در این زمینه‌از مشارکت مردم استقبال می‌کنند. در سایر زمینه‌ها ساختار مناسبی برای مشارکت مردم طراحی نشده‌است.

این در مشارکت اشتباه است. ما باید مشارکت‌ها را هدفمند و سوده کنیم به‌سمت مشارکت‌های مالی؛ مثلاً همین الان شهرداری دارد میلیاردها تومان برای سرمایه‌آوری زباله هزینه می‌کند. مثلاً جرانه‌هر نفر روزی ۲ هزار تومان می‌شود. به مردم گفته شود شما باید این پول را بدهید، اما ما راهکار به شما می‌دهیم که این پول را نبردازید، مثلاً با جد کردن زبالهٔ تر و خشک. همین‌یک کار روزی چندمیلیارد هزینه شهرداری را کاهش می‌دهد. پس این کار شدنی است و اگر به‌شکل منسجم ساختاری برای آن ایجاد شود، بعد از پنج‌سال می‌بینید ناپدید شده است.

یعنی اگر بخواهیم به‌طور جدی مشارکت مردم را شاهد باشیم باید برایش بسترهای قانونی تعریف کنیم تا مشارکت فقط در حرف مدیران نیاشند.

بله، حرف که فایده ندارد! تا حالا این همه سال گفته‌اند، هیچ فایدهٔ جدی نداشته است. اولاً شهردار و شورای شهر باید به مشارکت مردم اعتقاد داشته باشد. دوم اینکه حاضر باشد از وظایفش، به مردم و نهادهایی‌که فعالیت دارند- و اصلاً لازم نیست نهاد جدیدی تعریف شود- تقویض کند، نهادهایی مثل شورای اجتماعی محلات، مساجد و... بعد کارهایی به آن‌ها سپرده شود و مردم ورود پیدا کنند و از مشارکت سود ببینند. نه لزوماً سود مادی، مثلاً مسود اجتماعی. احترام ببینند، توجه ببینند، حل‌شدن مشکلات را ببینند. این فرایند است که مشارکت را ایجاد و گسترده می‌کند.